مطالعات تاریخ اسلام
سال دوازدهم/ شمارهٔ ۴۴/ بهار ۱۳۹۹

مناسبات سلاطین و فقها در دورهٔ مملوکان مصر

محبوبه شفائی‌پور[۱]
هاشم آقاجری[۲]
فاطمه جان احمدی[۳]

چکیده: فرماندهان ترک، دو سلسله از سلطنت مملوکی را پدید آوردند و به عنوان رهبران نظام سیاسی فاقد مشروعیت، برای کسب اعتبار از نهاد دین استفاده کردند. در این نوشتار به چگونگی و چرایی ارتباط سلاطین مملوکی و فقیهان پرداخته شده است. برای تفسیر مسئلهٔ پژوهش، از روش توصیفی-تبیینی استفاده شده است. سلاطین مملوکی به منظور کسب مشروعیت، خلافت عباسی را احیا کردند و به عنوان حامیان خلافت و مسلمین، از اصل جهاد کمک گرفتند. حمایت از ایدئولوژی اهل سنت و جلب نظر نخبگان، عامل دیگری بود که آنها از آن بهره بردند. ممالیک به عنوان نمایندگان نظام سیاسی، از نخبگان دینی حمایت کردند تا از وجود آنها بهره‌مند شوند. نخبگان مذهبی نیز از حمایت دولت استفادهٔ درون و برون گروهی کردند تا به مقاصد سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و مذهبی خود برسند. در نتیجه، ارتباط دوسویهٔ این دو نهاد سبب پایداری قدرت ممالیک در برابر توطئه‌های داخلی و خارجی شد و علما علاوه بر دستیابی به موارد بالا، به منزلت اجتماعی نیز دست یافتند.

واژه‌های کلیدی: سلاطین مملوکی، فقها، مصر، مشروعیت

۱ دکتری دانشگاه تربیت مدرس statira37@gmail.com
۲ استادیار گروه تاریخ دانشگاه تربیت مدرس(نویسنده مسئول) aghajari@modares.ac.ir
۳ دانشیار گروه تاریخ داشگاه تربیت مدرس f.janahmadi@modares.ac.ir
تاریخ دریافت: ۹۷/۰۹/۱۷ تاریخ پذیرش: ۹۸/۰۲/۰۸

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1399.12.44.3.1]

The Sultans and Faqih's Relationships in Egypt in Mamluk Era

Mahbobeh Shafaeipour [1]
Hashem Aghajari[2]
Fatemeh Jan Ahmadi[3]

Abstract: Turkish commanders formed two dynasties for more than three centuries. Mamluk Sultans had no legitimacy, so they tried to use religion as their tool. This study is going to analyze how and why Sultans and Faqihs had relationship in Mamluk era. The descriptive and explanatory methods are used in this study. Mamluk Sultans revived the Abassid Caliphate, introduced themselves as protectors of Muslims and Caliphate with Jihad to legitimize themselves in front of Muslims and in society. They also supported Sunnis' ideology and attracted the religious elites for their goals. They used religious men to get and maintain their power. Religious elite also gained what they want such as political, economic, religious, social power. They used each other to reach their aims. As a result, Mamluk Sultans kept their power against internal and external conspiracies. On the other hand, Faqihs obtained social status, in addition to power in various fields.

Keywords: Sultans, Faqihs, Mamluk, Egypt.

1 PhD Graduate at the Department of History, Tarbiyat Modares University Tehran, Iran. statira37@gmail.com
2 Assistant Professor at the Department of History, Tarbiyat Modares University Tehran, Iran, (Corresponding Author), H_Aghajari@yahoo.com
3 Associate Professor at the Department of History, Tarbiyat Modares University Tehran, Iran. f.janahmadi@modares.ac.ir

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1399.12.44.3.1]

مقدمه

سلاطین مملوکی، بردگان ترک یا چرکسی بودند که با گذر زمان در قرن هفتم زمینهٔ لازم برای کسب قدرت سیاسی به مدت سه قرن برای آنها فراهم شد. آنها مرده‌ریگ‌خور دولت ایوبیان بودند و در سیاست‌هایشان تا حدودی مطابق با راه و رسم آنان پیش می‌رفتند. ممالیک در شرایطی بر سریر قدرت تکیه زدند که سرزمین های اسلامی مورد هجوم دو خطر بزرگ صلیبیان و مغولان بود. آنها از ضعف ایوبیان استفاده کردند و به عنوان نیرویی تازه‌نفس خود را در جامعهٔ مصر مطرح کردند. علما به این نکته آگاه بودند که این تهدیدها نه تنها دین اسلام را به خطر خواهد انداخت، بلکه موقعیت آنها را نیز از بین خواهد برد. در این مقطع حساس که خطر از همه جانب مصر را تهدید می‌کرد، وجود یک نیروی قدرتمند و متحد ضروری به نظر می‌رسید. همان‌گونه که گفته شد، درک این خطر توسط علما، نخبگان دینی و دنیوی را به هم نزدیک و بنیان قدرت ممالیک را محکم کرد. آنها با پذیرفتن مناصب دولتی و همراهی با حکومت، تا حدودی مشروعیت حکومت ممالیک را تثبیت کردند. از سوی دیگر، سلاطین و امرای مملوکی از طرق گوناگون سعی در جذب و هم‌گرایی این قطب نیرومند اجتماعی با حاکمیت داشتند. به کارگیری علما در دیوانسالاری، قرار دادن اوقاف بسیار بر مؤسسات دینی، تقدیم زر و سیم بسیار به علما، کسب مشورت و تأیید آنها در امور سیاسی و غیره از جمله شواهد عینی این تلاش بوده است. افزایش نیاز ممالیک به علما با حملهٔ مغول و نابودی خلافت عباسی، نفوذ و نقش آنها را در جامعه گسترش داد. همچنین توانایی آنها در هم‌گرایی با دولت در پاسخگویی به مسائل جدید، از جمله احیای خلافت عباسی و تهاجمات کفار، تداوم نقش آنها را در جامعه هموار کرد. نکتهٔ مهمی که در اینجا لازم است به آن اشاره شود، تداوم این ارتباط در سرتاسر این دوره است؛ البته این رابطه روند و الگویی یکسان را طی نکرد.

علما به سبب قدرت دینی که در جامعه داشتند، از منزلت اجتماعی نیز برخوردار بودند. براساس آرای وبر، این منزلت اجتماعی می‌توانست به کسب قدرت سیاسی و اقتصادی نیز منجر شود.

مسئلهٔ اصلی این نوشتار آن است که چگونگی و چرایی ارتباط و تعامل سلاطین

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1399.12.44.3.1]

مملوکی و فقیهان نشان داده شود. در این پژوهش با تکیه بر روش توصیفی- تبیینی، همزیستی سودمندانهٔ نخبگان سیاسی و مذهبی بررسی شده و سپس توجه و تأکید خود را به تغییر و تحولاتی که این ارتباط دوجانبه طی کرده، متمرکز کرده است.

بدیهی است که به اوضاع سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ممالیک در آثار گوناگونی توجه شده است. برای نمونه می‌توان به کتاب *نظم از دل بی‌نظمی* تألیف «جو ون استینبرگن»، *ممالیک در مصر و سوریه* تألیف «وینتر و لوانونی»، *شکل‌گیری و ساختار دولت مملوکی* تألیف Stephan Conermann، *قیام دولت ممالیک الثانیه* نوشتهٔ «امین عبدالسید»، *اوقاف و حیات اجتماعی در مصر* به قلم محمد امین، *دولت ممالیک در مصر* اثر «ولیم موير» که همچون کتاب‌های پیشین به اوضاع سیاسی بهای زیادی داده و غیره اشاره کرد. همچنین ترجمهٔ کتاب *دولت ممالیک و نقش سیاسی و تمدنی آن در تاریخ اسلام* به زبان فارسی توسط شهلا بختیاری می‌تواند برای خواننده شمایی کلی از تاریخ این دولت را فراهم آورد. بایسته است که به مقالات «قدریه تاجبخش» در این زمینه اشاره شود. گفتنی است آثاری که در این زمینه به رشتهٔ تحریر درآمده‌اند، فقط نگاهی کلی و همه‌جانبه به این دوره داشته‌اند. بخشی که به دفعات مورد پژوهش قرار گرفته، عملکرد سیاسی و اقتصادی دولت مملوکی است. در پژوهش حاضر، به ارتباط علما به عنوان نمایندگان قدرت اجتماعی دینی و قدرت سیاسی پرداخته شده است.

مروری کوتاه بر روابط دین و دولت پیش از ممالیک

ارتباط دین و دولت در اندیشهٔ اسلامی از مباحث مورد تحقیق بسیاری از پژوهشگران است. اندیشه و نظام خلافت پس از رحلت پیامبر و سقیفه، مورد پذیرش اغلب مسلمانان به‌جز شیعیان قرار گرفت. چنان‌که ابن‌خلدون گفته است مشروعیت امور در گرو پذیرش و تأیید خلیفه بود (ابن‌خلدون، ۱۳۵۲: ۳۶۴). به مرور نظریه‌های مشروعیت (انتخاب اهل حل و عقد، استخلاف و شورا) نزد اهل سنت به تبع وقایع زمانه شکل گرفت. پس از خلفای راشدین نظام خلافت به سلطنت تبدیل شد.

در قرن سوم تغییراتی در نقش نهاد دین و دولت صورت گرفت. امیرالامراها که نمایندهٔ قدرت دنیوی بودند، در برابر خلیفه که نمایندهٔ نهاد دین بود، سربرآوردند. برآمدن

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1399.12.44.3.1]

آل بویه و به چالش کشیده شدن قدرت معنوی خلیفه، اندیشمندان سنی را وادار به واکنش کرد. ماوردی تلاش کرد تا با ارائهٔ نظریهٔ استیلا، راهی برای هماهنگی این تغییرات با تفکر سیاسی تسنن بیابد. او معتقد بود گرچه خلافت شکل تاریخی حکومت مشروع دینی است، اما براساس شرایط، حکومت مبتنی بر قهر به شرط به رسمیت شناختن خلافت، عمل به شریعت و مورد اجماع مسلمین قرار گرفتن، می‌تواند مشروع باشد. جوینی نیز دوام مشروعیت را تنها در گرو وجود و استمرار خلافت نمی‌دانست (جوینی، ۱۹۷۹: ۶۲-۶۴).

غزالی در دورهٔ سلجوقیان تلاش کرد تا مناسبات میان سلطنت و مذهب را تدوین کند. او سلطان را ظل‌الله می‌دانست و می‌گفت سلطنت موهبت الهی به سلطان است(غزالی، ۱۳۶۱: ۸۱). اواخر سدهٔ پنجم را می‌توان سرآغاز شکل‌گیری ارتودوکسی اسلامی دانست. در ارتباطِ دوجانبهٔ سیاست و مذهب، مدارس و سیاست‌های سازماندهی شدهٔ خواجه نظام‌الملک نقش برجسته‌ای داشت.

در راستای مقابله با فاطمیان، ایوبیان توجه ویژه‌ای به احیای اسلام سنی داشتند. علما در این دوره از جایگاه و اعتبار ویژه‌ای برخوردار بودند. با روی کار آمدن ممالیک، ارتباط متقابل نهاد دین و دولت فزونی گرفت. ممالیک با توجه به شرایط مذهبی و نیروهای مؤثر اجتماعی عصر، گرایش دینی متناسب با فضای عمومی جامعه را برای ادارهٔ قلمرو خود در پیش گرفتند.

آنها که خود را عاری از هرگونه عامل مشروعیت‌بخشی می‌دیدند، سعی در جبران این فقدان داشتند و در نظام مشروعیت خویش، تحت الگوی مشروعیت دولت سلطانی بودند. دولت‌های سلطانی مشروعیت خود را با گرفتن لوای حکومت از خلفای عباسی به دست می‌آوردند. با حملهٔ مغول و کشته شدن خلیفهٔ عباسی، بیبرس با همکاری علما و زیر نظر آنان خلافت عباسی را در قاهره احیا کرد. او ممالیک را به صورتی مستقیم پاسبان اسلام و خلافت جلوه داد و غیرمستقیم مشروعیت سلطنت خود و سلاطین بعدی را نیز به دست آورد. از دیگر سو، ممالیک در برابر هجوم صلیبیان و مغولان، از اصل مشروعیت‌ساز جهاد استفاده کردند و خود را به عنوان حکومتی مشروع و مدافع «سنت»، «جماعت» و «خلافت» معرفی کردند. با تکیه بر همین اصل جهاد است که نظریه‌پردازان این دوره، امنیت در جامعه را بالاترین ارزش دانسته‌اند. آنها توانایی حکومت کردن و برپایی نظم را

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1399.12.44.3.1]

ستوده‌اند. ابن‌تیمیه با تکیه بر حدیث «شصت سال با امام جائر بهتر از یک شب بدون سلطان بودن است»، نظریهٔ قیام علیه امام ناطق را مردود دانسته و گفته است هیچ مسلمانی نباید علیه برادر دینی خود شمشیر بکشد و برهم زدن آرامش و مصالح عمومی از نابخشوده‌ترین گناهان است (ابن‌تیمیه، [بی‌تا]: ۱۹-۲۰). او دربارهٔ بیعت با حاکم گفته است فرمانبرداری اولین وظیفه‌ای است که بیعت با حاکم بر دوش رعیت می‌گذارد. او همچنین با نظریهٔ قریشی بودن امام نیز مخالف بوده است.

واضح است که ابن‌تیمیه نظریهٔ فقهی خویش را با اوضاع و شرایط زمانه هماهنگ کرده بود. او در توجیه دفاع خود از سلاطین مملوکی، از نظریهٔ احمدبن حنبل پیروی کرده است. زمانی که از احمدبن حنبل سؤال شد دو نفرند که هر دو امیر و فرمانده جنگ‌اند. یکی از آنها نیرومند، ولی در عین حال فاسق و دیگری فردی پرهیزکار ولی ناتوان، کدام‌یک برای حکومت مناسب‌تر است؟ او گفته فرمانده قوی قدرتش را برای حمایت از مسلمین به کار می‌برد و فسق و فجورش برای خودش می‌ماند(آلوسی، ۱۹۸۱: ۲۲۶). ابن‌تیمیه نیز به پیروی از او با وجود آگاهی از قدرت مستبد ممالیک، اطاعت همهٔ مسلمانان از آنها در هنگام هجوم مغولان را واجب دانست (ابن‌تیمیه، ۲۰۰۴: ۴۸).

ابن‌جماعه نیز براساس شرایط جامعه مجبور بود با واقعیت‌های سیاسی سازش کند. او معتقد بود قدرت به خودی خود آفریننده و منبع اقتدار مشروع است. جاهل یا فاسق بودن امام قهریه، از اعتبار حکومت او نمی‌کاهد (ابن‌جماعه، ۱۹۸۵: ۵۵). علاوه بر موارد بالا، تأسیس مدارس، خانقاه‌ها و قرار دادن اوقاف، از دیگر عوامل مؤثر بر ارتباط علما و سلاطین بود. سلاطین مملوکی با استفاده از اوقاف، منابع مالی مدارس و همچنین خود علما را تحت کنترل داشتند. در این دوره آنقدر مدارس سیاسی شده بودند که در این مسئله که شاگردان به مدارس می‌رفتند تا آموزش یابند یا محلی بود که از طریق آن می‌توانستند وارد سیاست و جریانات قدرت شوند، جای سؤال است.

شکل‌گیری دولت ممالیک و کارکرد مشروعیت‌بخشی علما

در سال ۶۴۸ق. زمانی که ملک صالح ایوبی درگذشت، ممالیک این سلطان، به عنوان یک دسته وارد عمل شدند و قدرت را در دست گرفتند (ابن‌عبدالظاهر، ۱۹۶۱: ۳۷-۳۹).

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1399.12.44.3.1]

می‌توان شکل‌گیری دولت مملوکی را نتیجهٔ اغتشاش این دسته از ممالیک بر ضد ایوبی‌ها دانست. آنها پس از فوت تورانشاه، شجرةالدر همسر ملک صالح را برای سلطنت انتخاب کردند. مردم مصر و علما با سلطنت یک زن مخالف بودند. سیوطی گفته است بزرگ‌ترین رهبر دینی آن زمان، یعنی شیخ عزالدین‌بن عبدالسلام نوشت اگر مسلمانان سرپرستی خود را به یک زن بسپارند، گرفتار بلاهای زیادی می‌شوند (سیوطی، ۱۹۶۸: ۳۶/۲). شجرةالدر از ترس رقیبان، از جمله بازماندگان ایوبی و برای رضایت مردم، با امیر عزالدین آیبک ازدواج کرد.

پس از آیبک، ممالیک با فرزند او ملک منصور نورالدین پیمان بستند (نویری، ۲۰۰۴: ۲۹۴/۳۱). سلطنت او با حملهٔ مغول و درخواست کمک از جانب دیگر سلاطین همراه بود. در سال ۶۵۷ق. کمال‌الدین عمربن أبی‌جراده معروف به «ابن‌عدیم» به نمایندگی از ملک ناصر یوسف ایوبی، وارد قاهره شد و برای حملهٔ مغولان یاری طلبید (عینی، ۲۰۱۰: ۲۱۸). ملک منصور جلسه‌ای با حضور علما و بزرگان برگزار کرد تا در این باره تصمیم بگیرند. او از علما دربارهٔ گرفتن پول از مردم برای جنگ و همچنین آیا باید با مغولان بجنگند یا نه، نظر خواست. عزالدین بن‌عبدالسلام و بدرالدین سنجاری قاضی‌القضات مصر، در این جلسه بودند. عزالدین بن‌عبدالسلام گفت وقتی خزانه خالی شده و بزرگان و سلاطین طلا و جوهرات خود را فروخته و برای سربازان نیز چیزی جز وسایل جنگ باقی نمانده، آیا سلطان می‌تواند از مردم پول بگیرد؟ دیگر علما نیز از او حمایت کردند. او دفاع از سرزمین‌های اسلامی را وظیفهٔ هر عالمی دانست و این‌گونه علما را نیز ملزم به همکاری با دولت در برابر دشمنان دانست (عینی، ۲۰۱۰: ۲۱۸–۲۲۰).

در همین جلسه با موافقت و حمایت علما و دستهٔ مملوکی حامی قطز، ملک منصور به بهانهٔ خردسالی و نداشتن تجربه از سلطنت برکنار شد. آنها مدعی بودند در چنین روزهای سختی که ممالیک با دشمن خارجی و قوی روبه‌رو شده‌اند، سلطانی نیرومند لازم است که بتواند نقش سنتی فرمانروا را کاملاً ایفا کند (ابن‌ایاس، ۱۹۷۵: ۳۰۱/۲–۳۰۲). در نتیجه، قطز بر تخت نشست و مغولان را در «عین‌جالوت» در هم کوبید و متوقف کرد. پس از این پیروزی باارزش، او توسط ظاهر بیبرس و ممالیک متحدش به قتل رسید (منصوری دوادار، ۱۹۹۸: ۵۴–۵۵؛ ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۲۰۰۴: ۱۲۵۲/۱). در حقیقت،

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1399.12.44.3.1]

بیبرس نخستین مملوک بزرگ و مؤسس واقعی حکومت ممالیک شمرده می‌شود.

احیای خلافت عباسی توسط بیبرس و نقش تأییدی فقها

زمانی که بیبرس روی کار آمد، در دستگاه دولتی و دینی تغییراتی به وجود آورد. او می‌دانست ممالیک در آغاز، قدرت را براساس زور و سلطه به دست آورده‌اند، اما ناگزیر از آویختن به دامان دین و نظام حقوقی می‌باشند؛ به همین دلیل براساس سیاست‌های برنامه‌ریزی شدهٔ خود، خلافت عباسی را احیا کرد.

گفتنی است براساس گفتهٔ صفدی، قطز هنگام نبرد عین‌جالوت چند نفر را به منظور پیدا کردن بازماندگان خلافت عباسی راهی کرده بود (صفدی، ۱۹۹۸: ۳۸/۶) ولی با کشته شدن قطز، این کار به دست بیبرس انجام شد که آن را می‌توان نقطهٔ اوج همکاری علما و سلاطین مملوکی دانست. در این مراسم، از یک سو می‌توان به نقش مستقیم علما به عنوان تأیید کنندگان نصب خلیفه و از سوی دیگر، مشروعیت‌بخشی به دولت ممالیک به صورت غیرمستقیم اشاره کرد (ابن‌دقماق، ۱۹۹۹: ۲۷۶–۲۷۷). ابوالعباس احمد (مستنصر) در ۹ رجب ۶۵۹ ق از عراق به قاهره وارد شد (ذهبی، ۱۹۹۹: ۷۵/۴۸). بیبرس با هیئتی از بنی‌مهارس و وزیر بهاءالدین‌بن حنا، قاضی‌القضات تاج‌الدین بن بنت‌الاعز، قاریان، مؤذنان، یهودیان با تورات‌هایشان، و نصارا با انجیل‌هایشان به استقبال او رفتند.

او با این اقدام توانست برای خود و دولتش در برابر رقیبان احتمالی، از جمله ایوبیان و دیگر امیران قدرتمند مملوکی مشروعیت کسب کند. همچنین در جامعه و در برابر نخبگان دینی، خود را فردی مذهبی و معتقد نشان دهد. این مسئله حتی به باور تاریخ‌نگاران عرب هم راه یافت؛ چنان‌که برخی از آنان خلفای عباسی مصر را طبقهٔ چهارم خلفا دانسته‌اند (قلقشندی، [بی‌تا]: ۲۶۳/۳–۲۶۵). احیای خلافت باعث تسلط ممالیک بر شهرهای مقدس حجاز شد که این خود نیز عامل مشروعیت‌ساز دیگری بود.

در این مراسم، علما از جمله قاضی‌القضات عزالدین‌بن عبدالسلام فرد نخست نظامی و صوفی بزرگ، سلطان را همراهی می‌کردند. قاضی‌القضات نسب خلیفه را تأیید کرد و او به عنوان خلیفهٔ مسلمین معرفی شد (عمری، ۱۹۷۱: ۲۶۵/۲۸). به ترتیب قاضی‌القضات یعنی تاج‌الدین‌بن بنت‌الاعز شافعی (ابن‌شاکر، ۱۹۷۳: ۲۷۹/۲)، سپس بیبرس و بعد شیخ عزالدین‌بن

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1399.12.44.3.1]

عبدالسلام و دیگران با او بیعت کردند. همچنین زمانی که سلطان خلعت و نشان از جانب خلیفه که شعار عباسیان و نشان مشروعیت آنان بود، دریافت کرد، علما نیز حضور داشتند (ابن‌تغری‌بردی، ۱۹۶۳: ۱۱۰/۷؛ منصوری دوادار، ۱۹۹۸: ۶۰). پس از این مراسم، به دستور بیبرس قاهره را آذین بستند و سلطان با خلیفه در شهر به گردش درآمد (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۲۵۳/۳). این اقدام حرکتی تبلیغی برای نشان دادن تأیید خلیفه و جلب حمایت مسلمانان، یعنی کسب قدرت مشروع بود.

در ۲ محرم ۶۶۱ ق زمانی که مستنصر در راه عراق کشته شد و خلیفهٔ جدید یعنی حاکم روی کار آمد، همین مراسم با حضور و تأیید دوبارهٔ علما، از جمله قاضی تاج‌الدین‌بن بنت‌الاعز تکرار شد (مقریزی، ۱۹۹۷: ۵۴۷/۱؛ دیاربکری، ۱۳۰۲: ۴۲۳/۲). اینجاست که علما می‌توانند تأیید کنند و هویت ببخشند یا برعکس؛ و این گونه است که در سرتاسر این دوره آنان دارای قدرت و مورد احترام بودند.

مذاهب اربعه و خط مشی بیبرس

از دیگر اقدامات بیبرس، تعیین چهار قاضی برای مذاهب چهارگانه به منظور برپایی سیاست وحدت سنی بود (ابن‌تغری‌بردی، ۱۹۶۳: ۱۲۱/۷–۱۲۲؛ عینی، ۲۰۱۰: ۴۱۸). در سال ۶۶۳ق. بیبرس دستور داد برای هر یک از مذاهب چهارگانهٔ اهل سنّت قاضی تعیین شود و ریاست از آن شافعی‌ها باشد. قرار شد شاهد و کاندید برای قضاوت، امارت، تدریس و خطبه، فقط از میان این چهار گروه باشد. قاضی صدرالدین سلیمان حنفی، شرف‌الدین سبکی مالکی و قاضی شمس‌الدین محمدبن ابراهیم حنبلی به عنوان قاضی‌القضات مصر تعیین شدند. سلطان برای تاج‌الدین‌بن بنت‌الاعز شافعی نامه‌نگاری مجلس عالی، تولیت بلاد ریف، رسیدگی به اموال یتیمان و دادگاه‌های مربوط به بیت‌المال را در نظر گرفت.

بیبرس با انگیزه‌های مختلفی به این کار دست زد. یکنواختی و تقلید قاضیان و علما از یکدیگر، عدم تسلط قاضیان به مسائل دیگر مذاهب، کم کردن فاصله میان نهاد دین و دولت، خشنودسازی و به دست آوردن حمایت علمای چهار گروه، مشغلهٔ زیاد و پیشگیری از قدرت گرفتن قاضی تاج‌الدین‌بن بنت‌عبدالاعز و دیگر قضات می‌تواند از

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1399.12.44.3.1]

انگیزه‌های پنهانی بیبرس بوده باشد.

می‌توان گفت قدرت زیاد این قاضی، برخوردها و ارتباط‌های او با دیگر گروه‌ها، از جمله بازماندگان خاندان ایوبی، بیبرس را نگران شرایط داخلی کرده بود؛ آن هم زمانی که او یک دشمن قوی‌تر در خارج از مصر در برابر خویش داشت. او شاید با انتصاب چهار قاضی، سعی در نگه داشتن ثبات داخلی و تعادل قدرت میان علما داشت تا با فراغت خاطر به سوی نبردهای بیرونی برود. تعیین قاضیان چهارگانه علاوه بر این مسائل، می‌توانست در نزدیک کردن هر چه بیشتر آنان به سلطان و اداره و نظارت کردن بهتر آنان مؤثر بوده باشد. می‌توان گفت هر اندازه که در این دوره علما به دولت مملوکی هویت بخشیدند و خدمت کردند، آنان نیز خود توسط سیاست ها و ملزومات سلاطین مملوکی شکل گرفتند و تغییر کردند.

انحطاط دولت و ضعف نهاد دین

مناسبات علما و حکمرانان در سلطنت خاندان قلاوون

ملک منصور قلاوون بن عبدالله بزرگ‌ترین حاکم پس از بیبرس بود. پیش از دستیابی او به قدرت، دو تن از فرزندان ظاهر به نام‌های سعید ناصرالدین محمد برکه‌خان و عادل بدرالدین سلامش حکومت را در دست داشتند (ابن‌عبدالظاهر، ۱۹۶۱: ۶۱)، ولی در ۶۷۸ق. منصور قلاوون با خلع بدرالدین سلامش، به عنوان سلطان بر تخت سلطنت ممالیک نشست (ابن‌حبیب، ۱۹۷۶: ۴۹؛ ابن‌طولون دمشقی، ۱۹۸۴: ۳۲). او مغولان را در حمص درهم کوبید و برخی از مواضع صلیبی‌ها را فتح کرد. قلاوون تنها امیری بود که قدرت تا چهار نسل در خاندانش ادامه داشت. ساختار قدرت در زمان فرزندان او تغییر کرد و تا حدودی هرچند ظاهری، حکومت موروثی شد. البته بایسته است بدانیم که این ساختار ادامه نیافت.

پس از قلاوون، فرزندانش ملک اشرف خلیل و سپس ملک ناصر محمدبن قلاوون به حکومت رسیدند. روزگار ناصر محمد به دوره‌های سه‌گانه مشهور است (ابن‌جزری، ۱۴۱۹: ۱۹۸/۱؛ عینی، ۱۹۹۸: ۲۱۱). پس از ملک ناصرمحمد، دوازده تن از خاندان او به مدت ۴۲ سال به حکومت رسیدند. در این دوران، حکومت ممالیک بیش از هر زمانی با اختلافات داخلی و توطئهٔ امرا مواجه بود؛ به همین دلیل در این دوره بیشترین کشمکش

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1399.12.44.3.1]

میان امرا و علما را شاهدیم. آنان از وضعیت آشفتهٔ حکومت استفاده کردند و بر سر دستیابی به قدرت و ثروت بیشتر با علما درگیر بودند. علما هم از این وضعیت نابسامان استفاده کردند و به آشوب‌ها دامن زدند.

در این دوره همکاری علما و سلاطین بار دیگر به سبب حملهٔ ایلخانان اوج گرفت. هنگامی که ممالیک در مقابل ایلخانان مسلمان قرار گرفتند، می‌دانستند که حملهٔ آنها می‌تواند پایانی برای قدرتشان باشد، ولی چگونه باید به جنگ گروهی می‌رفتند که ادعای مسلمانی دارند. این همیاری و فتوای علما بود که به جنگ ممالیک و برق شمشیرهایشان رنگ دینی می‌داد. ابن‌تیمیه با فتوای خویش، ممالیک را مدافع اسلام خواند و وظیفهٔ مسلمانان را نیز حمایت از آنان دانست. او ایلخانان را متظاهر به اسلام دانست و این جنگ را به جنگ جمل تشبیه کرد. استفاده از فتوای علما، اصلی بود که سلاطین و امیران مملوکی از آن به دفعات در شرایط مختلف بهره بردند. این مسئله محل همکاری و احتیاج سلاطین و امیران مملوکی به علما بود. علما نیز در برابر این همکاری‌ها امتیازات ویژه‌ای دریافت می‌کردند که براساس نظریه قشربندی وبر، آنها در این دوره به یک طبقه تبدیل شدند.

اوقاف و نقش علما در زمان ممالیک بحری

در قرآن به صورت مستقیم آیه‌ای مرتبط با وقف نداریم، ولی مسلمین از همان آغاز به انجام کارهای خیر و انفاق توصیه شدند. مسلمانان در دوره‌های بعدی با انگیزه های مختلف، از جمله گرایش به معنویات، جلوگیری از مصادره، بقای نام و غیره به وقف روی آوردند. همچنین در سرتاسر دورهٔ مملوکی به‌ویژه در زمان برجی‌ها، حملات مغولان و صلیبی‌ها به تخریب زیرساخت‌های کشاورزی و بازرگانی مصر و شام منجر شد. پیامد این وضع، اتخاذ سیاست‌های شدید مالیاتی و مصادرهٔ اموال توسط حاکمیت سیاسی بود. در نتیجه طبقات مختلف جامعه برای جلوگیری از این شرایط، اموال خود را وقف کردند؛ به همین دلیل مسئلهٔ وقف و درگیری بر سر آن از معضلات همه‌گیری بود که نه تنها مردم مصر و شام، بلکه سلاطین و امیران نیز درگیر آن بودند.

در سال ۷۱۷ق. ملک ناصر تصمیم گرفت زمین‌های وقفی را با دیگر زمین‌ها عوض کند تا بتواند زمین‌های بیشتری به دست آورد. او چشم به زمین های وقفی فرزندان سلطان

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1399.12.44.3.1]

بیبرس دوخته بود. در این زمان، قاضی شمس‌الدین حریری حنفی با این تعویض مخالفت کرد و گفت زمین وقفی نمی‌تواند تعویض شود. در مقابل، قاضی سراج‌الدین عمربن محمد حنفی به سلطان گفت اگر او را قاضی‌القضات حنفی کند، قانونی خواهد گذاشت که این زمین‌ها قابل تعویض باشد. هر دو وفای به عهد کردند، ولی قاضی پس از دو ماه درگذشت (مقریزی، ۱۹۹۷: ۵۲۵/۲).

سلطان ناصرحسن ۵۶۰ فدان زمین به شیخ حرماسی بخشیده بود، ولی با بدگویی‌های ابن‌نقاش، سلطان اموال شیخ را مصادره کرد. شیخ حرماسی همهٔ زمین‌ها را وقف کرده بود و به همین دلیل گرفتن آنها برای سلطان ناممکن بود. سلطان ناصرحسن طی مجلسی، از علما خواست قانون وقف را بازنگری کنند تا شاید از لابه لای آن بتواند چیزی بیابد که زمین‌ها را بگیرد. برخی از قاضیان مانند ابن‌عقیل، السبکی، بسطامی و بغدادی موافق ابطال این وقف‌نامه بودند، اما قاضی حنفی بر این باور بود که با وجود اظهارات شواهد و اطلاعات ناقص، نمی‌توان این وقف‌نامه را باطل کرد. سلطان مجبور شد قاضی و مفتی‌ها را فرا بخواند، ولی فقط تاج‌الدین مناوی که نمایندهٔ قاضی شافعی بود، حاضر شد. دیگر قاضیان خوب نبودن حالشان را بهانه کردند. سلطان که مجلسش در سریاقوس بود، علمای آنجا را نیز گرد آورد و همهٔ آنان گفتند وقف‌نامه باطل است، ولی تاج‌الدین مناوی همچنان مخالف بود و گفت براساس مذهب حنفی این وقف درست است؛ زیرا قاضی حنفی در آن زمان آن را تأیید کرده است. این قاضی با وجود مخالفتش نتوانست کاری از پیش ببرد و سلطان با کمک دیگر مفتیان به خواسته‌اش رسید. درواقع علما در برخورد با سلاطین و امیران به دو گروه تقسیم شدند. دسته‌ای کمک و همکاری خود را دریغ نکرده و پاداش می‌گرفتند و گروهی دیگر مطابق قانون و شریعت عمل می‌کردند که اغلب یا کناره‌گیری می‌کردند یا برکنار می‌شدند.

سلطنت خاندان قلاوون که بیشتر آنان فقط حکومتی اسمی داشتند، عرصهٔ تاخت‌وتاز امیران قدرتمند بود. این امر سبب هم‌گرایی و گاه واگرایی امیران و علما بیش از هر زمان دیگری می‌شد. در سال ۷۳۰ق امیر قوسون قصد کرد مسجد بزرگی بیرون از دروازهٔ زویله بسازد و طرح مسجد را گسترش دهد. او در راستای طرحش باید حمام عمومی را خریداری می‌کرد. این حمام توسط امیر قبلی یعنی جمال‌الدین آقوش وقف شده بود و به

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1399.12.44.3.1]

همین دلیل خرید و فروش آن غیرقانونی بود. قاضی تقی‌الدین احمدبن عمر حنبلی می‌خواست با طرح نقشه‌ای به سلطان کمک کند. قاضی تقی‌الدین احمد به سلطان گفت اگر دیوار داخلی حمام ناگهان فرو ریزد که گویی رفتن به آن حمام خطرناک به نظر برسد، طبق قانون حنبلی آن وقف می تواند باطل شود. پس عده‌ای شاهد که همگی از افراد سلطان بودند گرد آمدند و گفتند دیوار حمام خراب شده و اشتشهادنامه را امضاء کردند. سپس امیر قوسون ساختمان حمام را از پسر امیر جمال الدین آقوش خریداری کرد (مقریزی، ۱۹۹۷: ۱۳۰/۳).

در سال ۷۳۳ق. نیز امیر قوسون ساختمانی از امیر شمس‌الدین بیسری در قاهره خریداری کرد که آن عمارت وقف بود. وقف نامه اش را هم حدود ۷۲ تن از جمله قاضی شافعی تقی‌الدین‌بن دقیق العید، تقی‌الدین رازین، تقی‌الدین‌بن بنت‌الاعز امضاء کرده بودند. در این میان قاضی شرف‌الدین حرانی حنبلی با امیر همکاری کرد و آن وقف دویست‌هزار درهمی، ساختمان ۱۹۰هزار درهمی و همچنین ده‌هزار درهم یتیمان خاندان بیسری را گرفتند (مقریزی، ۱۹۹۷: ۱۶۸/۳).

سلطان ناصر محمد در سال ۷۴۵ق. تصمیم گرفت اموال ناظر دارایی خصوصی‌اش را مصادره کند. قاضی کریم‌الدین به خیانت در اموال سلطان متهم بود. بدرالدین محمدبن جماعه شافعی با این درخواست مخالفت کرد. قاضی به سلطان گفت این پول ها وقفی و قانونی است. سلطان که چشم به اموال وقفی کریم‌الدین دوخته بود، شاهدانی برای خود فراهم آورد تا بگویند تمام این اموال و پول‌ها به واسطهٔ اموال سلطان به دست آمده است. در نتیجه تمام این اموال به سلطان رسید و گفتند وقف کریم‌الدین غیرقانونی بوده است. مقریزی گفته است سلطان ناصر محمد بخشی از آن زمین‌ها را با عنوان وقف ناصری، وقف کرد (مقریزی، ۱۹۹۷: ۱۷۴/۷).

امیر سیورغتمش در همین سال قصد کرد اموال علم‌الدین‌بن زنبور، یعنی وزیر سلطان ناصر محمد را بگیرد و وقف او را باطل اعلام کند. در این زمان، سلطان از خود قدرتی نداشت و بازیچهٔ دست وزیرانش بود. این امیر قاضیان چهارگانه را فراخواند و از آنان خواست تا آن وقف را باطل اعلام کنند. قاضی شافعی عزالدین‌بن جماعه و قاضی حنبلی یعنی موفق‌الدین عبدالله مخالفتشان را اعلام کردند. امیر سیورغتمش عصبانی شد و گفت چگونه سلطان

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1399.12.44.3.1]

توانست وقف کریم‌الدین را باطل کند. عزالدین در جواب گفت کریم‌الدین آن اموال را با پول سلطان به دست آورده بود و در آن قضیه شاهد بسیاری وجود داشت (مقریزی، ۱۹۹۷: ۱۷۶/۷). پیروی امیر از سلطان و همچنین مقایسهٔ خودش با سلطان در این دوره را باید نشأت گرفته از ساختار و شرایط سیاسی و اجتماعی جامعهٔ مصر آن روز دانست.

در این زمان، در نبود سلطانی قدرتمند، امیران تشنهٔ قدرت و ثروت به گرفتن اموال یتیمان روی آوردند. اموال یتیمان و صغیران تا رسیدن به سن رشد نزد قضات اربعه بود، ولی سلاطین همواره به بهانهٔ حمایت از ایتام به دنبال گرفتن این اموال از قضات، به‌ویژه در شرایط بد اقتصادی بودند. در سال ۷۸۱ق. امیر برکه به کمک چند قاضی اموال فرزندان ابن‌سلام تاجر و ابن‌النصاری را گرفت. قاضی‌القضات برهان‌الدین ابراهیم‌بن جماعه برای بازگرداندن این اموال تلاش کرد، ولی نتوانست کاری از پیش ببرد (مقریزی، ۱۹۹۷: ۶۷/۵؛ ابن‌ایاس، ۱۹۷۵: ۲۵۰/۲). همچنین در سال ۷۷۳ق. سلطان محمدبن حاجی از قاضی‌القضات سراج‌الدین عمر الهندی حنفی درخواست کرد اموال یتیمان حنفی را همان‌گونه که قاضی‌القضات شافعی انجام داده، به او بسپارد (مقریزی، ۱۹۹۷: ۳۴۵/۴؛ ابن‌ایاس، ۱۹۷۵: ۱۰۵/۲–۱۰۶). در دست داشتن این اموال برای علما ارزش سیاسی، مذهبی و اقتصادی داشت که آنها به آسانی از آن نمی‌گذشتند.

همچنین بایسته است بدانیم سلاطین و امرا در جریان در دست گرفتن اوقاف و توزیع آنها به صورت اقطاع، نظر موافق یا مخالف قضات و شیوخ برای آنها بی‌اهمیت بود؛ مادامی که امرا و سلاطین بر سر این موضوع به توافق می‌رسیدند. آنان به‌ویژه زمانی که از قدرت زیادی برخوردار بودند، خود را چندان درگیر تطبیق کارشان با شرع نمی‌کردند. این ادعا که اصحاب قدرت در مشورت دائم با تطبیق شریعت بودند، در این زمان خدشه دار شده بود. قضات تنها گروهی بودند که در مقابل حرص و طمع امیران در گرفتن اموال وقف ایستادگی می‌کردند. در مقابل، امرا شروع به دست‌درازی و اهانت به قضات و شأن آنها در مجالسشان می‌کردند. کار به جایی رسید که قاضی‌القضات عزالدین عبدالعزیزبن محمدبن جماعه در ۷۵۹ق. شهادت بر معاملات مالی بدون حضور قضات را منع کرد (مقریزی، ۱۹۹۷: ۲۳۶/۴). البته اما این حکم سرآغاز شیوع فساد و تزویر قضات شد.

در سال ۷۷۸ق. بعضی از امرای دولت به قاضی‌القضات صدرالدین‌بن منصور الحنفی

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1399.12.44.3.1]

حکم کردند تا بعضی از وقف‌ها را به ملک براساس مذهب أبی‌حنیفه جایگزین کند. قاضی‌القضات نپذیرفت. در نتیجه، امرا بر او فشار آوردند و او مجبور به کناره‌گیری شد (مقریزی، ۱۹۹۷: ۵/۶؛ ابن‌ایاس، ۱۹۸۳: ۱۶۹/۱).

ممالیک برجی

بی‌ثباتی سیاسی، ضعف نهاد دینی

در سال ۷۸۲ق. ظاهر برقوق با دادن امتیازات ویژه به ممالیک برجی در شام، کم‌کم زمینهٔ در دست گرفتن قدرت را فراهم کرد. زمانی که امیران، خلیفه و علما بازیچهٔ دست او شدند، توانست سلطان حاجی شعبان را برکنار کند و در سال ۷۸۴ق. قدرت را به چنگ آورد (صیرفی، ۱۹۷۰: ۴۴). سرانجام ظاهر برقوق ساختار سلطنت موروثی خاندان قلاوون را بهم ریخت و دولت دوم مملوکی با حکومت او و نفوذ چرکسی‌ها آغاز شد. از میان ۲۳ سلطان برجی که ۱۳۴ سال حکومت کردند، نه نفر (برقوق، فرج‌بن برقوق، مؤید شیخ، برسبای، جقمق، اینال، خوشقدم، قایتبای و قانصوره غوری) حدود ۱۲۴ سال حکم راندند و بقیه از خود قدرتی نداشتند. بحران اداری، اجتماعی، اقتصادی، فراوانی رشوه و فساد در دستگاه قضایی و غیره از ویژگی‌های سال‌های پایانی حکومت ممالیک بود.

این شرایط در کنار حملهٔ تیمور، کار را برای ممالیک دشوار کرد. پیامد این امر دست‌درازی به اوقاف، مصادرهٔ اموال و گرفتن مالیات‌های پی‌درپی از مردم بود.

کشمکش و درگیری بر سر اوقاف

در این دوره نظام اقتصادی فروپاشیدهٔ ممالیک سبب شد حتی اموال و املاک وقفی نیز از خطر مصادره، مالیات و لغو در امان نباشند. نتیجهٔ این شرایط، گستردگی ضعف و فساد در دستگاه دولتی و مذهبی بود. علما رشوه می‌گرفتند و برای اشخاص به‌خصوص سلاطین و امرا فتوا صادر می‌کردند و سلاطین هم به آنها مقام و منزلت می‌دادند. در برخی موارد زمین‌های وقفی گرفته می‌شد و به صورت اقطاع میان سربازان تقسیم می‌شد. در این وضعیت سلاطین و علما هر دو در شرایط بحرانی به سر می‌بردند. سلاطین ممکن بود با شورش امیران روبه‌رو شوند؛ چیزی که در ساختار نظامی دولت مملوکی مسئله‌ای غریب

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1399.12.44.3.1]

نبود و از طرف دیگر، علما وضعیت اقتصادی و موقعیت اجتماعی خویش را در خطر می‌دیدند. در این شرایط اگر عالمی مخالفت می‌کرد، ممکن بود از جایگاه خویش –برای مثال قضاوت– کنار زده شود. البته این کنار گذاشتن به معنای پایان کار آنان نبود؛ زیرا در این دوره علما پست و مقام‌های مختلفی داشتند. باید در نظر داشت که در روند تاریخی این حکومت، بیشتر هم‌گرایی علما و سلاطین را شاهدیم تا واگرایی آنها را.

در سال ۷۸۴ق. سلطان برقوق می‌خواست اموال زیادی را که از تاجران مرده باقی مانده بود، بگیرد که با مخالفت قاضی ابن‌جماعه روبه‌رو شد. ابن‌جماعه که با اصرار سلطان برقوق مواجه شد، در اعتراض به رفتار او، از فتوا دادن خودداری کرد (ابن‌حجر عسقلانی، ۱۹۶۹: ۲۵۴/۱).

در سال ۷۹۵ق. تیمور به بغداد و رُها حمله کرد و کشت و کشتار زیادی به راه انداخت. سلطان با شنیدن خبر حملهٔ تیمور مجلسی ترتیب داد و عده‌ای از علما و قاضیان را گرد آورد. آنها دربارهٔ مسائلی از قبیل اوقاف بر مساجد و خانقاه‌های صوفیان صحبت کردند و سلطان گفت مشکل و ضعف ممالیک و ارتش مسلمانان همین اوقاف است. او می‌خواست این اوقاف را لغو کند و املاک و پول‌های آن را بگیرد (ابن‌تغری‌بردی، ۱۹۶۳: ۲۶۷/۱۱).

قاضی کمال‌الدین و سراج‌الدین بلقینی که آنجا بودند با درخواست سلطان مخالفت کردند. سراج‌الدین گفت علما، صوفیان و مدارس از این اوقاف بهره می‌برند و این حقوق متعلق به آنهاست. منفعت اقتصادی علما، از دلایل مخالفت با لغو این اوقاف بود. آنها می‌گفتند اگر این اوقاف لغو شود، سلطان باید بخش یا دیوانی را مسئول پرداخت حقوق و هزینه‌های آنها کند. سراج‌الدین گفت اگر هزینهٔ این اوقاف از راه قانونی از جمله خزانه پرداخت می‌شود، نمی‌توان آن را فسخ کرد، ولی اگر استفادهٔ غیرقانونی از دارایی‌های خزانه شده است، می‌توان آن را باطل کرد. همچنین بدرالدین بن أبی‌البقاء که در مجلس بود، گفت همه چیز متعلق به سلطان است و او مجاز به انجام هر کاری است که اراده کرده و اگر قاضی به او گوش ندهد، او می تواند قاضی را برکنار کند. این جلسه با فسخ برخی از این اوقاف پایان یافت و زمین های خالی میان سربازان به عنوان اقطاع تقسیم شد (مقریزی، ۱۹۹۷: ۳۴۵/۳). ممالیک به البیره شتافتند و در نبردی بی‌حاصل بر سپاه تیمور پیروز شدند.

ابن‌حجر عسقلانی گفته است زمانی که تیمور به سوریه تاخت، سلطان تصمیم گرفت

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1399.12.44.3.1]

برای تأمین هزینه جنگ، نصف یا یک‌سوم پول بازرگانان پایتخت را بگیرد. قاضی جمال‌الدین مالطی که به همراه دیگر علما در مجلس سلطان حاضر بود، گفت اگر سلطان تصمیم گرفته، پس قدرت اجرایش را هم دارد، ولی اگر بخواهد درخواستش را براساس فتوا انجام دهد، این غیرممکن است (ابن‌حجر عسقلانی، ۱۹۹۴: ۱۳۴/۲).

با تکیه بر این چند نمونه، شاید بتوان گفت در رویارویی علما و سلاطین، تصمیم گیرنده و قدرت نهایی از آن سلاطین بود.

در سال ۸۷۲ق. قایتبای مجلسی ترتیب داد که در آن خلیفه، یعنی مستنجد بالله، قاضیان چهارگانه (ولی‌الدین سیوطی شافعی، محب‌الدین‌بن شحنه حنفی، حسام‌الدین‌بن حریز مالکی و عزالدین حنبلی) و شیخ‌الاسلام امین‌الدین یحیی آقسرای حضور داشتند. او ادعا کرد خزانه خالی است؛ درحالی‌که مردم پول زیادی دارند و اوقاف بسیاری صرف مساجد و خانقاه‌ها شده است. خلیفه و قاضی که پیش از این برخی از زمین‌هایشان را سلطان گرفته بود، با این ادعا موافق بودند، ولی امین‌الدین به تندی این درخواست را رد کرد. او گفت نخست باید از امیران، سربازان و زنان طبقهٔ بالای اجتماع پول بگیرند و تنها در شرایطی که این پول‌ها کافی نباشد، می‌توان از مردم پول گرفت. از نظر امین‌الدین این قانونی الهی بود که اگر سلطان آن را اجرا می‌کرد، مورد لطف خداوند قرار می‌گرفت (ابن‌ایاس، ۱۹۸۴: ۱۳/۳–۱۴). او گفت خداوند آنها را از این بیچارگی در امان خواهد داشت؛ آن هم با گریه و زاری و التماس مردان پاک که شاید اینجا به خودش ارجاع داده بود.

نقش اجتماعی علما

در سال ۸۳۳ق. طاعون سبب مرگ‌ومیر بسیاری از مصریان شد. وقتی راه حل‌ها جواب نداد، سلطان برسبای سراغ علما رفت. او گفت در برخورد با طاعون باید همانند علمای پیشین مراسم مذهبی برگزار کنیم. علما نیز گفتند باید به درگاه خداوند ناله و التماس کنند، امر به معروف و نهی از منکر کنند، سلطان به مظالم بنشیند و رسومی که پس از سلطان برقوق صورت گرفته، از میان برداشته شوند (ابن‌تغری‌بردی، ۱۹۶۳: ۲۳۷/۱۴–۲۳۸). همچنین قاضی شافعی، سلطان را مورد انتقاد قرار داد و او را به سبب سیاست‌هایش نکوهش کرد. این قاضی برخورد با تاجران شکر را و اینکه سلطان بازرگانان ادویه را مجبور کرد تا ادویه را تنها به

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1399.12.44.3.1]

او بفروشند، ظالمانه خواند (ابن‌حجر عسقلانی، ۱۹۷۲: ۴۳۹/۳).

در سال ۸۴۱ق. بار دیگر مصر درگیر طاعون شد و سلطان برسبای، دوباره نزد علما شتافت. علما همه چیز را به پای زنان و رفتارشان نوشتند. در نتیجه رفت‌وآمد زنان به خیابان‌ها ممنوع شد (ابن‌حجر عسقلانی، ۱۹۹۸: ۷۱/۴). نقش علما در اینجا نقشی راهنماگونه بود. آنها به عنوان افرادی که راهنمایی‌های مذهبی آنها می‌تواند راهگشای روزهای سخت جامعه باشد، حضور داشتند.

نکتهٔ دیگر اینکه برسبای به مظالم نشستن را رد کرد که نشان از قدرت نسبی علما و قدرت مطلق سلطان داشت. با اندکی تأمل می‌توان گفت رد کردن پیشنهادهای علما در چنین شرایطی، شاهدی است بر اینکه برسبای فردی چندان معتقد به شریعت نبوده و فقط تابع مقتضیات زمانهٔ خویش عمل می‌کرده است.

نقش علما به خوبی در این وقایع ملموس است. علما در شرایط مختلف به مردم، سلاطین و فکر آنها سمت و سو می‌دادند. علما آنها را با عقیدهٔ خودشان همراه و فکرشان را به یک عمل اجتماعی تبدیل می‌کردند. برای مثال، آنها این عقیده را که طاعون یک نوع تنبیه از جانب خداوند است، بیان می‌کردند و نحوهٔ برخورد با این بلا را نیز مشخص و رهبری می‌کردند. درواقع آنها پلی میان نظریه و عملی کردن آن بودند. در این مرحله، رابطهٔ دولت و علما رابطه‌ای راهنماگونه بود که در آن علما به عنوان راهنما، از طریق تفسیر خودشان از وقایع و امور، به مردم و سلاطین خدمت می‌کردند.

در سال ۸۲۲ق. نیز دو رویداد خورشیدگرفتگی و طاعون پیش آمد. نماز مخصوص در الازهر در حضور علما خوانده شد. در اینجا علما مراسم مذهبی را که باید انجام می‌گرفت، مدیریت کردند و مردم هم توسط محتسب که از طرف دولت مأمور همکاری با علما بود، به این مراسم هدایت شدند. مقریزی گفته است علما به تنهایی نمی‌توانستند کاری از پیش ببرند و ناگزیر بودند از دولت کمک بگیرند.

این مورخ همچنین گفته است به دستور علما مردم باید سه روز روزه می‌گرفتند و روز چهارم به همراه سلطان به صحرا می‌رفتند و به درگاه خدا زاری و التماس می‌کردند. در روز چهارم سلطان با لباس پشمی و سوار بر اسبی با زینی ساده، با همراهی علما و صوفیان راهی صحرا شد و به سوی مقبرهٔ برقوق رفتند (ابن‌تغری‌بردی، ۱۹۷۱: ۷۸/۱۴). در این

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1399.12.44.3.1]

مراسم مذهبی، هدایت و رهبری همه برعهدهٔ علما بود و سلطان هم زیر نظر آنها چندین حیوان قربانی کرد (مقریزی، ۱۹۹۷: ۴۹۷/۶). در این میان، زنان از شیون برای مردگانشان بازداشته شدند و غیرمسلمانان مجبور به پوشش خاص شدند و بشکه‌های شراب توسط محتسب شکسته شد تا شاید بدین‌گونه طاعون و مشکلات پایان یابند. گفته‌های مقریزی در این مورد ارزش اندکی تأمل دارد. او این اقدامات را نوآوری و بدعت در دین دانسته است. او گفته است در گذشته طاعون نوعی رحمت ایزدی بود و کسی که طاعون می‌گرفت و می‌مرد، شهید بود. به گمان او در اینجا نوعی ناهمگونی پدید آمده بود.

ممالیک در برابر عثمانی و نقش علما

از زمان بایزید دوم درگیری ممالیک و عثمانی آغاز شد، ولی فتوای علما سبب صلح میان آنها شد (افندی، ۱۲۷۹: ۶۷/۲). برخلاف گذشته، در زمان سلیم اول سیاست توسعه‌طلبی عثمانی، از اروپا متوجه سرزمین‌های اسلامی شد. حمله به ممالیک سنی خادم حرمین و خلافت برخلاف صفویان شیعه‌مذهب، برای سلطان سلیم پیچیدگی و ملاحظات خاصی داشت. پیرو فتوای علما در دورهٔ بایزید دوم، اکنون استفاده از فتوا علیه ممالیک کمی دشوار بود. سلطان سلیم همکاری ممالیک با صفویان شیعه‌مذهب را بهانه کرد و شیخ‌الاسلام علی جمالی افندی و دیگر علما علیه ممالیک فتوا دادند (فریدون‌بک، ۱۲۷۴: ۴۳۳). از طرف دیگر، علمای مصر با آگاهی از شرایط موجود تلاش کردند دو تن از علما را نزد سلطان سلیم بفرستند تا مانع از ریختن خون مسلمین و شکست ممالیک شوند، ولی قانصوره غوری نپذیرفت (ابن‌زنبل، ۱۹۹۸: ۹۲). در این جنگ ممالیک شکست خوردند و مصر در ۹۲۲ق. ضمیمهٔ قلمرو عثمانی شد.

در سال ۸۷۳ق. زمانی که ممالیک و عثمانی درگیر شدند، سلطان قایتبای علما را جمع کرد و گفت برای تأمین هزینهٔ جنگ می‌خواهد حقوق سربازان پیر و زنان را قطع کند. او گفت شرایط سخت و مشکلات زیاد است و دولت برای تأمین هزینه جنگ پول نیاز دارد. تأمین امنیت مردم، از عوامل مشروعیت‌بخش حکومت ممالیک بود. در پاسخ، هیچ گونه مخالفتی از جانب علما بیان نشد؛ زیرا آنها به‌خصوص در این زمان، نخست حامی منفعت خود و سپس مردم بودند.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1399.12.44.3.1]

در سال ۸۹۶ق. بار دیگر سلطان قایتبای با قاضیان چهارگانه (زین‌الدین زکریای رازی، ناصرالدین‌بن اخمیمی حنفی، عبدالغنی‌بن تقی مالکی و بدرالدین‌بن محمد سعدی حنبلی) دیدار کرد و نسبت به شرایط موجود، به‌ویژه درگیری با عثمانی‌ها ابراز نگرانی کرد. او گفت وضعیت بازرگانی بد، خزانه خالی و سربازان حقوق نگرفته‌اند؛ بنابراین باید از برخی مکان‌ها مثل حمام خانه‌ها، اوقاف، کشتی‌ها و غیره زودتر مالیات سالانه را بگیریم. قاضی عبدالغنی‌بن تقی مالکی با او مخالفت کرد و گفت این مالیات برای مردم سنگین است، آنها از عهدهٔ پرداخت این مالیات برنمی‌آیند و سلطان می‌تواند فقط مالیات پنج ماه را بگیرد؛ و بدین‌گونه مجلس پایان یافت (ابن‌ایاس، ۱۹۸۴: ۲۷۸/۳). سلاطین مملوکی با وجود آگاهی از تضاد درخواست‌هایشان با شرع و قانون، با توجه به ساختار نظامی حکومتشان، از هیچ تلاشی برای تأمین هزینه‌های جنگ دریغ نمی‌کردند.

نتیجه‌گیری

ممالیکِ فاقد مشروعیت، از همان آغاز دریافتند که برای پایداری و پیوستگی قدرتشان در برابر دشمنان داخلی و خارجی، به چیزی فراتر از شمشیر نیازمندند. آنها با جهاد، همراهی علما، تسلط بر حرمین شریفین و احیای خلافت عباسی، به یکباره به حامیان مشروع خلافت و مسلمین تبدیل شدند. همکاری و ارتباط نمایندگان نهاد دین (فقها) با ممالیک، مهر تأییدی بر مشروعیتشان بود. درواقع ارتباط آنها حالتی همزیست‌گرایانه داشت. علما در مناسبات قدرت، مانند نخبگان سیاسی به دنبال تداوم منافع و حفظ جایگاه خویش بودند. آنها به عنوان گروهی دارای قدرت وارد بازی شدند و سلطان یا خلیفه را از ایفای نقش مذهبی دور و تمام قدرت این بخش را از آن خود کردند. قدرت دینی در جامعهٔ مملوکی، خود برخاسته از مناسبات اجتماعی ویژه‌ای بود که حول نخبگان مذهبی شکل گرفته بود. همبستگی میان امور در جامعهٔ مملوکی، به جای وابسته بودن به مؤسسات و دیوانسالاری، به الگوهایی از فعالیت‌های اجتماعی و تشکیلاتی وابسته بود. این تشکیلات و الگوها که خود سازندهٔ یک اجتماع گسترده بودند، حول محور نخبگان مذهبی شکل گرفته بودند.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1399.12.44.3.1]

منابع و مآخذ

- آلوسی، نعمان بن محمود بن عبدالله(۱۹۸۱)، جلاء العینین فی محاکمة الأحمدین، قاهره: مطبعة المدنی
- ابن‌ایاس، محمدبن احمد (۱۹۷۵)، *بدایع الزهور فی وقایع الدهور*، ج۲، مصر: هیئة المصریة العامة الکتاب.
- ..... (۱۹۸۳)، *بدایع الزهور فی وقایع الدهور*، ج۱، ۱۱، ۱۴، مصر: هیئة المصریة العامة الکتاب.
- ..... (۱۹۸۴)، *بدایع الزهور فی وقایع الدهور*، ج۳، مصر: هیئة المصریة العامة الکتاب.
- ابن‌تغری‌بردی، جمال‌الدین‌بن یوسف (۱۹۶۳)، *النجوم الزاهره فی ملوک مصر و القاهره*، ج۷، ۱۱، ۱۴، مصر: دار الکتب.
- ..... (۱۹۷۱)، *النجوم الزاهره فی ملوک مصر و القاهره*، ج۱۴، مصر: دار الکتب.
- ابن‌تیمیه، احمدبن عبدالحلیم [بی‌تا]، *سیاسة الشرعیه*، تحقیق علی‌بن محمد العمران، جده: دار عالم الفوائد.
- ..... (۲۰۰۴)، *سیاسة الشرعیه*، به کوشش صالح عثمان لحام، بیروت: دار ابن‌حزم.
- ابن‌جزری، شمس‌الدین أبی‌عبدالله (۱۴۱۹)، *حوادث الزمان*، تحقیق عمربن عبدالسلام، ج۱، بیروت: مکتب العصریه.
- ابن‌جماعه، بدرالدین (۱۹۸۵)، *تحریر الاحکام فی تدبیر اهل الاسلام*، قطر: [بی‌نا].
- ابن‌حبیب، محسن‌بن عمربن حسن (۱۹۷۶)، *تذکرة النبیه فی الایام المنصور و نبیه*، قاهره: دار الکتب.
- ابن‌خلدون، عبدالرحمن‌بن محمد (۱۳۵۲)، *مقدمه*، ترجمهٔ محمد پروین گنابادی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ابن‌دقماق، صارم‌الدین ابراهیم (۱۹۹۹)، *نزهة الأنام فی التاریخ الاسلام*، تحقیق سمیر طبارة، بیروت: مکتب العصریه.
- ابن‌زنبل الرمال، احمدبن علی (۱۹۹۸)، *آخِرَة الممالیک أو واقعة السلطان الغوری مع سلیم العثمانی*، تحقیق عبدالمنعم عامر، قاهره: الهیئة المصریة العامة للکتاب.
- ابن‌شاکر، محمد (۱۹۷۳)، *وفات الوفیات و الذیل علیها*، تحقیق احسان عباس، ج۲، بیروت: دار صادر.
- ابن‌طولون دمشقی، محمد (۱۹۸۴)، أعلام الوری، تحقیق محمد احمد دَهمان، دمشق: دار الفکر.
- ابن‌عبدالظاهر، محی‌الدین (۱۹۶۱)، *تشریف الایام و العصور فی سیرة ملک منصور*، تحقیق محمدعلی نجار، بیروت: شرکة العربیة للطباع و النشر.
- افندی، خواجه سعدالدین (۱۲۷۹)، *تاج التواریخ*، ج۲، استانبول: مطبعة عامره.
- جوینی، ابوالمعالی عبدالملک‌بن عبدالله (۱۹۷۹)، *غیاث الامم*، اسکندریه: دارالدعوه.
- خواندمیر، غیاث‌الدین‌بن همام‌الدین الحسینی (۱۳۵۳)، *تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر*، ج۳، تهران: خیام، چ۴.
- دیاربکری، حسین‌بن محمدبن حسن (۱۳۰۲)، *تاریخ الخمیس فی احوال نفس النفیس*، ج۲، [بی‌جا]: عثمان‌بن عبد ازارق.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1399.12.44.3.1]

– ذهبی، شمس‌الدین‌بن عثمان (۱۹۹۹)، *تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام*، تحقیق عمربن عبدالسلام تدمری، ج۴۸، بیروت: دار الکتب.
– ..... (۲۰۰۴)، *سیر أعلام النبلاء*، به کوشش حسّان عبدالمنان، ج۱، لبنان: بیت الأفکار الدولتیه.
– سیوطی، جلال‌الدین عبدالرحمن‌بن أبی‌بکر (۱۹۶۸)، *حسن المحاضره فی أخبار مصر و القاهره*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج۲، قاهره: مطبعة الحلبی.
– صفدی، خلیل‌بن آیبک (۱۹۹۸)، *اعیان العصر و اعوان النصر*، تحقیق فالح احمد البکور، ج۶، بیروت: دار الفکر.
– صیرفی، علی‌بن داود (۱۹۷۰)، *نزهة النفوس و الابدان فی تواریخ الزمان*، قاهره: وزارة الثقافه، مرکز التراث.
– عسقلانی، حافظ‌بن حجر (۱۹۶۹)، *انباء الغمر بانباء العمر*، تحقیق حسن حبشی، ج۱، قاهره: وزارة اوقاف.
– ..... (۱۹۹۴)، *انباء الغمر بانباء العمر*، تحقیق حسن حبشی، ج۲، قاهره: وزارة اوقاف.
– ..... (۱۹۷۲)، *انباء الغمر بانباء العمر*، تحقیق حسن حبشی، ج۳، قاهره: وزارة اوقاف.
– ..... (۱۹۹۸)، *انباء الغمر بانباء العمر*، تحقیق حسن حبشی، ج۴، قاهره: وزارة اوقاف.
– عمری، ابن‌فضل‌الله شهاب‌الدین (۱۹۷۱)، *مسالک الأبصار فی ممالک الأمصار*، تحقیق کامل سلیمان جبوری، ج۲۸، بیروت: دار الکتب العلمیه.
– عینی، بدرالدین محمود (۲۰۱۰)، *عقد الجمان فی تاریخ اهل الزمان (عصر سلاطین ممالیک)*، قاهره: دارالکتب و الوثائق القومیه.
– ..... (۱۹۹۸)، *السیف المهند فی سیرة ملک معیر شیخ محمودی*، تحقیق محمد علوی شلتوت، قاهره: دار الکتب، چ۲.
– غزالی، ابوحامد محمد (۱۳۶۱)، نصیحة الملوک، تصحیح جلال الدین همایی، تهران: بابک.
– فریدون‌بک (۱۲۷۴)، احمد، *منشآت السلاطین*، استانبول: مطبعة عامره.
– قشلقشندی، أبی‌العباس احمد [بی‌تا]، *صبح الاعشی فی صناعة الانشاء*، ج۳، قاهره: مطبعة الامیریه.
– مقریزی، تقی‌الدین احمدبن علی (۱۹۹۷)، *سلوک لمعرفة دول الملوک*، تحقیق محمد عبدالقادر عطا، ج۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، بیروت: دار الکتب العلمیه.
– منصوری دوادار، رکن‌الدین بیبرس (۱۹۹۸)، *زبدة الفکر فی تاریخ الهجرة*، تحقیق دونالد س. رتیشاردز، بیروت: مؤسسة حسیب درغام و اولاده.
– نویری، شهاب‌الدین (۱۴۲۳ق/۲۰۰۴م)، *نهایة الأرب فی فنون الأدب*، ج۳۱، قاهره: دار الکتب و الوثاق القومیه.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-12]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1399.12.44.3.1]